

# تصمیم سران قریش برای دیدار با ابوطالب



مگر آنکه خودت جلوی او را بگیری یا ما به جنگ تو برخاسته و با تو کارزار می کنیم!!

۲- جناب ابوطالب با اینکه طبق روایات معتبره و نظر صحیح اهل تحقیق به رسول خدا (ص) ایمان آورده بود و از شرک و بت پرستی بیزار و میرا بود، اما بخاطر آنکه بتواند از عهده حمایت و پشتیبانی رسول خدا (ص) در برابر مشرکان بخوبی برآید، ایمان خود را اظهار نمی کرد و در نزد آنها چنان وانمود می کرد که در سلک آنها زندگی می کند و به عقیده و آئین آنها روزگار می گذراند. و به اصطلاح تقیه می کرد و این مطلبی است که گذشته از روایات بسیاری که در این باره رسیده است و قصائد و سخنان خود ابیطالب که در طرفداری از رسول خدا و دین الهی او سروده و در کتابهای معتبر تاریخی اهل سنت آمده بهترین گواه بر این مطلب است. بشرحی که انشاء الله تعالی در جای خود خواهد آمد.

از اینرو مشرکان قریش، ابیطالب را از خود می دانستند و اگر سخنی می گفت می پذیرفتند چون او را از پیروان رسول خدا (ص) بحساب نمی آوردند...

و جای بسیار تعجب است از کسانی همچون این کثیر که از این واقعیت و فضیلت ابوطالب چشم پوشی کرده و او را تا لحظه های آخر عمر کافرو مشرک دانسته و بلکه درباره کفر آن

بزرگان قریش نخستین اقدامی که بنظرشان عاقلانه تر از اقدامات دیگر رسید تا در مورد جلوگیری از تبلیغات رسول خدا (ص) بدان دست زنند این بود که تصمیم گرفتند نزد ابوطالب رفته و از او بخواهند بهرنحوه که می تواند و خود مصلحت می داند جلوی تبلیغات آنحضرت را بگیرد و این کار را به جهاتی عاقلانه تر از اقدامات حاذق دیگری تشخیص دادند:

۱- از این جهت که ابوطالب بزرگ قبیله بنی هاشم بود و در میان قبائل قریش و مردم مکه نیز شخصیت و احترام زیادی داشت و می خواستند از این طریق متنی هم بر او گذارده باشند و از این احترام و شخصیت به نفع خود نیز استفاده کرده باشند و از این رو در یکی از این دیدارها هنگامیکه نزد ابوطالب آمدند چنین گفتند:

«یا اباطالب ان لك سناً و شرفاً و منزلة فینا، و انّا قد استهناك من ابن اخيك فلم تنه عنا، و انّا والله لانصير علی هذا من شتم آبائنا و نسفیه احلامنا و عیب آلھتنا حتی نكفھ عنا و ننازلھ و انّاك فی ذلك...»

ای ابوطالب تو در میان ما از نظر سن مقامی و الا داری و شرافت و منزلتی بس بزرگ داری و ما یکبار درباره برادرزاده ات بنزد تو آمده و از تو خواستیم که جلوی او را بگیری ولی تو این کار را نکردی، و ما بخدا سوگند نمی توانیم دشنام پیدران و نسبت بی خردی به بزرگانمان و عیب جوئی خدایانمان را تحمل کنیم

جناب به توجیهاتی بیهوده مبادرت ورزیده و آنرا از حکمت‌های الهی دانسته با اینکه درباره حمایت‌های بی دریغ و فداکاری‌های او در راه پیشرفت اسلام و جانبداری از رسول خدا قلمفرسائیها کرده و حتی سخنان و اشعار آن جناب را نیز همانگونه که گفتیم نقل کرده... و گفتار زیر از همین ابن کثیر شامی است که می‌گوید:

رسول خدا دو عمو داشت که هر دو کافر بودند یکی ابولهب که نامش عبدالعزی بود و دیگری ابوطالب!! ابولهب از سخت‌ترین دشمنان آنحضرت بود ولی ابوطالب سخت با ابولهب مخالف بود... تا آنجا که گوید:

«وكان رسول الله أحب خلق الله إليه طبعاً وكان يحنو عليه ويحسن إليه ويدافع عنه ويحامي وبخالف قومه في ذلك مع أنه على دينهم وعلى خلقهم، إلا أن الله تعالى قد امتحن قلبه بحبه حياً طبعياً لا شرعياً، وكان استمراره على دين قومه من حكمة الله تعالى ومما صنعه لرسوله من الحمایة، إذ لو كان اسلم ابوطالب لما كان له عند مشركي قريش وجاهة ولا كلمة، ولا كانوا بهايونه وبحترمونه ولا جترؤاً عليه ولمذوا ابدبهم والسنتهم بالسوء إليه، وزيك يخلق مايشاء ويختار، وقد قسم خلقه انواعاً واجناساً...!»

یعنی - رسول خدا (ص) طبعاً محبوبترین خلق خدا نزد او بود که نسبت به او مهر می ورزید و نیکی می کرد و از او دفاع نموده و حمایت می نمود و با قوم خود در این باره مخالفت می ورزید با اینکه بر آئین و روش آنها بود، جز آنکه خدای تعالی دل او را به محبتی طبیعی نه شرعی آزموده بود...

و این استمراری که بر آئین قوم خود داشت نیز از حکمت‌های الهی بود که خدا برای حمایت از رسولش در او قرار داد زیرا اگر ابوطالب مسلمان می شد دیگر نزد مشرکان قریش آبرو و نفوذی نداشت و هیبت و احترامی از او نمی گرفتند و نسبت به او چری و دلیر شده و دست و زبان‌شانرا به بدی بجانب او دراز می کردند، و اینکار خداست که هر چه را بخواهد آفریده و انتخاب می کند، و خلق خود را به نوعها و جنسهای جداگانه ای بخش کرده...

\*\*\*

و این سخن بقدری غیر متصفانه و دور از حقیقت است که محشی و محقق کتاب (مصطفی عبدالواحد) نیز با اینکه در مقدمه کتاب بزرگترین مدحها و تعریفها را از مؤلف می کند در اینجا در پاورقی گوید:

«ويفهم من كلام المؤلف ان الله سبحانه فضي على ابي طالب بالكفر وهو تعليل غير سايغ» یعنی از کلام مؤلف چنین استفاده میشود که خدای

سبحان برای ابوطالب کفر را مقدر کرده بود!! ولی این تعلیل درستی نیست...!

نگارنده گوید: جالب این است که همین آقای ابن کثیر در چند صفحه بعد اشعاری از ابوطالب در مدح رسول خدا (ص) نقل می کند که از آنجمله است:

ودعوتنسى وعلمت انك ناصحى  
فلقد صدقت وكننت ثم اميناً  
وعرضت ديناً قد عرفت بانه  
من غير ادب ان البريرة ديناً  
لسولا الملامة او حذاري مبنية  
لسوجدتنسى سمحاً يذاك مبيناً<sup>۲</sup>

آنگاه روایاتی را ذکر کرده و سپس قصیده لامیه ابوطالب را بتفصیل نقل می کند که در آن قصیده درباره رسول خدا (ص) گوید:

واتبه رب العباد بنصره      واظهر ديناً حقه غير زائل  
فوالله لسولان اجسء بسنة      تجر على اشاخنا في المحافل  
لكفا تبعناه على كل حالة      من الدهر جذاً غير قول التهازل  
لقد علموا ان ابننا لا مكذب      لدينا ولا يعني بقول الاباطل

که خود این اشعار بهترین شاهد بر ایمان ابوطالب است حتی آن اشعاری که مضمون آنها این است که اگر ترس ملامت و یا عیبجویی مردم نبود آشکارا و بطور جدی از او پیروی می کردیم مانند بیت سوم از قصیده اولی و بیت دوم از قصیده دومی که معلوم میشود عدم اظهار ایمان ابوطالب بخاطر ترس از ملامت و یا عیبجویی دشمنان آنحضرت است و گرنه دردل به آنحضرت و شریعت او ایمان داشته و آنرا پذیرفته بوده است، و معنای تقیه نیز که ما می گوئیم همین است، و عقیده ما نیز بر طبق روایات وارده که در جای خود مذکور خواهد شد درباره ایمان ابوطالب همین گونه است که آن جناب دردل به رسول خدا (ص) ایمان آورده بود ولی بخاطر اینکه سران قریش او را از خود بدانند و موقعیت و نفوذ او در نظر آنها شکسته نشود تا در مواقع حساس و جاهانی که احساس خطر برای رسول خدا (ص) میشود بتواند از این موقعیت و نفوذ خود در دفاع و حمایت از آن بزرگوار استفاده کند ایمان خود را اظهار نمی کرد و احیاناً در مراسم مذهبی آنان نیز شرکت می کرد و گاهی هم شاید بر طبق نظر آنها نیز سخن می گفت...

ولی بنظر نگارنده این حق کشیها و بی انصافیها ریشه سیاسی دیگری دارد و مسئله از جای دیگر سرچشمه گرفته، که

شاید امثال این کشیرها نیز دانسته و یا ندانسته در مسیر آن جریانات سیاسی قرار گرفته و بی اراده و یا بی اطلاع اینگونه قضاوت‌ها را کرده و حقیقت را نادیده گرفته‌اند...

و همین جریانات سیاسی و تبلیغات وسیع دستگاه‌های خلافتی بنی امیه و پس از آنها بنی عباس بود که هر جا به فضیلتی از خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان آنحضرت میرسیدند آنرا نادیده گرفته و یا با هزار و یک بهانه غیرموجه در صدد انکار آنها بر می آمدند... و هر جا از پدران و یا خاندان اموی و عباسی سخن بمیان آمده بهر تار موئی متشبهت شده تا بلکه بتوان آنرا بصورت طنابسی درآورده و برای اجداد خود یعنی پدران اموی و عباسی خود فضیلتی بتراشند...

و گرنه کدام موزخ با انصافی است که نداند عباس بن عبدالمطلب که تا سال هشتم و تا ماجرای فتح مکه در میان مشرکین و در مکه بسر می برده و در جنگ بدر یکی از چند نفر از سران قریش و ثروتمندان معدود مکه بود که مخارج لشکر قریش را بعهده گرفته و می پرداخت، و از این طریق بزرگترین کمک مالی را به لشکر کفر می نمود، و خود نیز در جنگ شرکت کرده و بالأخره نیز بدست مسلمانان اسیر شد...

و حتی در فتح مکه نیز با هر تدبیری بود ابوسفیان یعنی سرسخت‌ترین دشمنان اسلام را از مرگ نجات داد... و از دست سربازان اسلام و شمشیر خشم ایشان او را رها نید و از رسول خدا برای آن دشمن خدا امان گرفت... و... و با اینحال او را جزء مسلمانان صدر اسلام دانسته و حتی مسلمانانی خالص و متعهد بحساب آورد و جالب اینجا است که بسیاری از اهل تاریخ معتقدند او در همان سالهای قبل از هجرت مسلمان شده بود و بدستور رسول خدا پس از هجرت در مکه ماند و اسلام خود را پنهان می داشت تا بتواند از اخبار قریش مطلع شده و برای رسول خدا جاسوسی کند و خیرها را به آنحضرت گزارش کند... و در جنگ بدر هم از روی اکراه شرکت جست و قلباً نمی خواست شرکت جوید ولی برای هم رنگ جماعت شدن در آنجا حضور یافت...

اما ابوطالب با آنهمه ایشارگریها و فداکاریها و حمایت‌های علنی و تحمل سختیها و شدائد در راه دفاع از اسلام و رسول خدا(ص) در داستان صحیفه ملعونه و پناه بردن به شعب و

مشکلات دیگر و تا ساعات پایانی عمر و در بستر مرگ نیز لحظه ای از حمایت بیدریغ خود از آنحضرت دریغ نکرد و در بسیاری از موارد برای دفاع از رسول خدا(ص) جان خود و عزیزانش را بخطر انداخت با اینحال آن جناب بگفته اینان کافر از دنیا رفته و در آخرت نیز در «ضحاحی» و گودالی از آتش میاشد؟! و اینهمه دچار حق کشی و بی مبری اینان قرار گیرد و برای اینکه سخن را کوتاه کنیم و شما را برای تحقیق بیشتر در این باره بجای خود موقوف کنیم همین قدر می گوئیم جناب ابوطالب در این باره جرمی نداشته جز اینکه پدر علی بن ابیطالب علیه السلام بوده، و چون دشمنان اموی و عباسی امیرالمؤمنین در صدد محو نام علی علیه السلام و فضائل آنحضرت بوده‌اند کسانی هم که با آنحضرت رابطه و خویشاوندی نزدیک داشته‌اند مشمول این حق کشی و دشمنی شده‌اند و از ترکش گلوله‌های خشمگین و بغض آلود آنان جان سالم بدر نبرده‌اند...! و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب يتقلبون.

اکنون که سخن بدینجا رسید این قسمت را نیز از روایت ابن شهر آشوب در مناقب آل ابیطالب بشنوید:

«روى أبو أيوب الأنصاري أن النبي صلى الله عليه وآله وقف بسوق ذي المجاز فدعاهم إلى الله، والعباس قائم بسمع الكلام، فقال: أشهد أنك كذاب، ومضى إلى أبي لهب وذکر ذلك فأقبلا بنادبان إن ابن أخينا هذا كذاب؛ فلا يفرنكم عن دينكم، قال واستقبل النبي صلى الله عليه وآله أبو طالب فاحتفه، وأقبل على أبي لهب والعباس فقال لهما: ما تريدان تربت أيديكما؛ والله إنّه لصادق القيل، ثم أنشأ أبو طالب:

أنت الأمين أمين الله لا كذب  
والصادق القول لا لهو ولا لعب  
أنت الرسول رسول الله نعلمه  
عليك تنزل من ذي العزة الكتب  
يعنى ابواب انصاری روایت کرده که رسول خدا(ص) در بازار «ذی مجاز» ایستاد و مردم را به خدای یکتا دعوت کرد و عباس نیز ایستاده بود و سخنان آنحضرت را گوش میداد، و (چون این سخن را شنید) گفت: گواهی میدهم که تو براستی دروغگو هستی! و نزد ابولهب (عموی دیگر آنحضرت) رفته و ماجرا را به او باز گفت و در اینوقت هر دوی آنها پیش آمده و فریاد می زدند:

براستی که این برادرزاده ما دروغگو است شما را از آیینتان

فریب ندهد!

ابوایوب گوید: ولی از آنسو ابوطالب به استقبال رسول خدا (ص) آمده و او را تحت حمایت و لطف خویش قرار داده و به سوی ابولهب و عباس رو کرده بدانها گفت: (از او) چه می خواهید؟ ای بدبختها! بخدا سوگند که او راستگو است، سپس این دو شعر را سرود (که ترجمه اش چنین است).

تو برستی امین هستی، امین خدا نه دروغگو، و راستگو هستی و از روی هوا و هوس سخن نمی گویی تو رسول هستی رسول خدا که ما آنرا می دانیم، و بر تو از سوی خدای دارای عزت کتابها نازل میشود. و اکنون خود قضاوت کنید!

### سران قریش در حضور ابوطالب

باری بزرگان قریش و سران ایشان بنزد ابوطالب آمده و بصورت خیرخواهی و دوستانه سخنانی گفته و در مورد جلوگیری از تبلیغات رسول خدا (ص) پیشنهادی به او دادند که این هشام داستان را اینگونه نقل کرده و گوید:

چون سران قریش دیدند رسول خدا (ص) بکارهای تبلیغی خود مشغول است و ابوطالب نیز از وی حمایت می کند و مانع از آن است که کسی به او آزاری برساند...

چند تن را برای اتمام حجت بنزد ابوطالب فرستادند و آنها عبارت بودند از: عتبة و شیبه پسران ربیعہ، ابوسفیان بن حرب. که نامش صخر بوده. ابوالبختری که نامش عاص بن هشام یا عاص بن هاشم است. اسود بن مطلب، ابوجهل. که نامش عمرو بوده، و ابوالحکم نیز مکنی بوده است. ولید بن مغیره، ثبیه و منبه پسران نجاش بن عامر، عاص بن وائل.

ایشان بنزد ابوطالب آمده گفتند: ای ابوطالب این برادرزاده ات بخدایان ما ناسزا گوید! از آئین ما میجوئی کند، دانشمندان ما را بی خرد و سفیه میخوانند؛ پدران ما را گمراه دانند! اینک یا خودت از او جلوگیری کن و یا جلوگیری او را بما واگذار، زیرا تو نیز همانند ما هستی و ما کفایت او را خواهیم کرد؟ ابوطالب آن روز با خوشرویی و ملایمت آنان را ساکت کرده و از نزدش بیرون رفتند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله همچنان بکار تبلیغ دین اشتغال داشت و مردم را بخدای یگانه دعوت می نمود تا اینکه رفته رفته کار مخالفت قریش با آن حضرت بالا گرفت و نزاع و جدال میان طرفداران آنجناب با مخالفین او شروع شد، و قریش نیز مردم را بر علیه آن حضرت

تحریک می کردند.

سران قریش برای بار دوم بنزد ابوطالب رفتند و بدو گفتند: ای ابوطالب تو در میان ما مردی بزرگوار و شریف هستی و ما یکبار در باره برادرزاده ات بنزد تو آمدیم و از تو خواستیم جلوی او را بگیری ولی تو بسخن ما ترتیب اثری ندادی و بخدا سوگند طاقت ما تمام شد و بیش از این نمی توانیم نسبت پیدران خود دشنام شنیده و بزرگان ما بد بگویند، بر خدایان ما عیب گیرند. اینک یا خود جلوی او را بگیر یا ما با تو کارزار می کنیم تا یکی از دو طرف از پای درآید و بهلاکت رسد و امثال این سخنان را گفته و از نزدش بیرون رفتند، این جریان بر ابوطالب گران آمد زیرا دشمنی و جدا شدن قریش از او برایش سخت و مشکل بود و از آنسو نمی توانست رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز بدانان تسلیم کند و یا دست از یاریش بکشد.

از اینرو بنزد آن حضرت فرستاده و چون پیش او بیامد بدو گفت: ای فرزند برادر این قریشند که بنزد من آمده و چنین و چنان گویند، اکنون بر جان خود و جان من نگران باش و کاری که از من ساخته نیست. و طاقت آنرا ندارم بر من تحمیل مکن.

رسول خدا صلی الله علیه وآله گمان کرد که عمویش می خواهد او را واگذارد و دست از یاری او بردارد از اینرو فرمود: بخدا اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپ من قرار دهند من دست از اینکار نخواهم کشید تا اینکه در این راه هلاک گردم یا اینکه خداوند مرا نصرت داده و بر آنان غالب آیم، سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و گریست و از جابر خاسته بطرف در رفت ابوطالب او را صدا زده گفت: فرزند برادر باز گرد، چون حضرت بازگشت ابوطالب گفت: برو و هرچه خواهی بگو که بخدا هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت.

### عمارة را بگیر و محمد را بما واگذار!

ابن هشام دنباله ماجرا را اینگونه نقل کرده که گوید:

قریش که دیدند ابوطالب دست از یاری رسول خدا صلی الله علیه وآله بر نمی دارد و حاضر نیست او را بدست آنها بسپارد، عمارة بن ولید مخزومی را که زیباترین جوانان قریش و نیرومندترین آنها بود بنزد ابوطالب آورده گفتند: ای ابوطالب این ما را؛ را که در میان جوانان قریش از همه بقیه در صفحه ۵۵

احیاناً چنانچه مشکلی در مسیر اجرا پیش آمد با کمک کارشناسان برنامه ریز خود آنها را برطرف کند و بعلاوه اینکه با این وسیله، مانع از کاهش فعالیت‌های دستگاه خود می‌گردد. در پایان اجرای برنامه نیز نظارت و ارزشیابی ضرورت دارد زیرا نتایج اجرای برنامه باید تحلیل گردد تا مشخص شود که تا چه اندازه حصول به هدفهای برنامه مقدور گردیده است و چه میزان حاصل نشده و علت آنها چه بوده است و نتیجه ارزشیابی را در برنامه ریزیهای آتی دخالت داده تا از تکرار موانع و مشکلات و نقائص کار جلوگیری گردد.

در حالت دوم نظارت برکنار کارکنان و ارزشیابی از آنها مدنظر میباشد. مدیریت به طرق مقتضی باید کارکنان حیطه مدیریت خود را زیر نظر داشته باشد تا مطمئن گردد که اولاً آنها به نحو مطلوبی وظائف محوله را انجام

می‌دهند و از اتلاف وقت و نیرو و کم کاری جلوگیری می‌شود. ثانیاً در حل و فصل امور مردم و مسلمین همت می‌کنند و برخوردشان با ارباب رجوع و مردم و همکاران برخوردی در شأن نظام جمهوری اسلامی است و موجبات نارضایتی مردم از دستگاههای اداری جمهوری اسلامی فراهم نمی‌گردد.

**از طرفی دیگر مدیریت باید کارکنان خود را ارزشیابی نماید تا بتواند کارکنان فعال و متعهد را از غیر فعال باز شناسد و موجبات تشویق و رشد کارکنان فعال و متعهد را فراهم نموده و کارکنان متخلف را از تخلف باز دارد و کادریهای لایق را شناسائی و زمینه‌های رشد و استفاده از آنها را در رده‌های مدیریتی بالاتر فراهم نماید اقدامات مزبور مستلزم حضور مستقیم مدیریت و با استفاده از افراد مطمئن و عادل**

**و مؤمن و کارشناس بعنوان چشم و گوش مدیریت می‌باشد.**

لازم به توضیح است که وزارت اطلاعات می‌تواند علاوه بر وظیفه تعقیب و مراقبت عناصر ضدانقلاب و محاربه با جمهوری اسلامی، تربیتی دهد که با آموزش و توجیه نیروهای کارشناس و مستقل خود که تحت تأثیر جریان‌های خطی و گروه‌گرائی در استان و یا شهرستان مربوطه نمی‌باشند، نقش چشم و گوش نظام جمهوری اسلامی را در اقصی نقاط کشور عهده‌دار بوده و گزارشات واقعی و بدون غرض مربوط به کارگزاران را به مسئولین مربوطه در سطح کشور ارائه نماید تا آنها بهتر بتوانند عملکرد کادرها و مدیران خود را نظارت کرده و تصمیم لازم اتخاذ نمایند.

**ادامه دارد**

**بقیه از تصمیم سران قریش**

**مطعم بن عدی و سایر قریش گفت<sup>۸</sup>.**

**ادامه دارد**

نیرومندتر و زیباتر است بگیر و بجای او محمد را بما بده، آن محمدی که با آئین تو و پدرانانت بمخالفت برخاسته و میان قریش اختلاف و جدائی انداخته، و بدانشمندان و بزرگان ما نسبت سفاقت و نادانی می‌دهد.

محمد را بما واگذار تا ما او را بقتل برسانیم و در عوض عماره را بفرزندی خود بگیریم؟!

ابوطالب گفت: بخدا پیشهاد زشتی بمن کردید! آیا پسر شما را بگیرم و بزرگ کنم و فرزند خویش را بشما بسپارم تا او را بکشید؟! بخدا هرگز اینکار را نخواهم کرد!

مطعم بن عدی بن نوفل گفت: ای ابوطالب بخدا سوگند قوم تو از راه انصاف با تو سخن گفتند و تا جائیکه می‌توانستند سعی کردند تا آزاری بتو نرسانند ولی گویا تو نمی‌خواهی پیشهاد دوستانه و سخن منصفانه ایشان را بپذیری؟

ابوطالب گفت: ای مطعم بخدا سوگند سخنشان منصفانه نبود بلکه تو می‌خواهی با این سخن اینان را بدشمنی با من تحریک کنی، حال که چنین است پس هر چه می‌خواهی بکن! و بدین ترتیب کار دشمنی میان ایشان سخت شد و نزاع و مخالفت آنها آشکار گردید.

و در اینجا بود که ابوطالب اشعاری درباره دشمنی

- ۱- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۶۵.
- ۲- سیره ابن کثیر ج ۱ ص ۱۶۱.
- ۳- مرحوم علامه امینی از کتاب «أسنى المطالب» سید احمد زینبی دحلان (ص ۱۴) نقل کرده که گفته اند: این یک شعر جزء اشعار ابوطالب نبوده و مجعول است (الغدیر ج ۷ ص ۳۳۵).
- ۴- و این متن عبارت «الاصابة في معرفة الصحابة» است که گوید: «وحضر بيعة العقبه مع الانصار قبل ان يسلم وشهد بدرأ مع المشركين مكرها فاسرافقتني نفسه واقبتني ابن اخيه عليل بن ابيطالب ورجع الي مكة فيقال انه اسلم وكنم قومه ذلك وصار يكتب الي النبي بالأخبار...» (الاصابة ج ۲ ص ۲۶۳). و در «تهذيب التهذيب» گوید:
- «... وعن عكرمة عن ابن عباس اسلم العباس بمكة قبل بدر...» (ج ۵ ص ۱۲۲) و روایات دیگری که در کتابهای تاریخی در این زمینه هست و از چند جهت مورد سؤال و تردید است.
- ۵- مناقب آل ابیطالب ج ۱ ص ۵۱. بحار الانوار ج ۱۸ ص ۲۰۳.
- ۶- اهراب زمان جاهلیت در هر سال چند بازار مهم در جاهای مختلف سرزمین حجاز ترتیب می‌دادند که یکی از آنها «بازار ذی‌المجاز» بوده و ذی‌المجاز نام جایی است در نزدیکی عرفات.
- ۷- شیخ طریقی در معنای جمله «تریت یدبک» تحقیق جالبی دارد که برای اهل تحقیق مراجعه بدان لازم است و ما در اینجا مناسب‌ترین معنا را بنظر خود انتخاب کردیم.
- ۸- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۶۷-۲۶۸.